



درست خواندن،

خوب خواندن،

با حال خواندن

ایرج زهری

عجیب است که در این نوع موارد غالباً از «خواندن» طفره می‌رویم؛ اگر هم بخوانیم، چنان تند و نامفهوم می‌خوانیم که حوصله شونده سر می‌رود، یا اصلاً گوش نمی‌دهد و

بارها پیش می‌آید که باید قطعه‌ای را سر کلاس درس بخوانیم، یا مطلبی را از روزنامه‌ای برای دوستان، یا گزارشی را برای شخصیت برجسته‌ای قرائت کنیم.

یا مطلب را از دستمان می گیرد تا خودش و برای خودش بخواند.

در این گفتار من می خواهم نخست علل این گرفتاری - بلکه بگذارید بنویسم مصیبت - را بیاورم و سپس به نکته‌هایی اشاره کنم که با توجه به آن بتوانیم برای حرف‌های خودمان شنونده‌های بیشتری پیدا کنیم.

۱- اعتراف کنیم که خط فارسی ما يك عیب بزرگ دارد و آن اینست که بدون سابقه ذهنی به سختی می‌توانیم کلمه‌ای را درست بخوانیم. مثالی می‌زنم: خارجیانی که فارسی می‌آموزند، اکثراً در «دیگته» خوب هستند، اما به «قرائت» که می‌رسند کمیتشان لنگ می‌شود. چرا؟ برای اینکه اگر کسی کلمه حسن به گوشش نخورده باشد همیشه آنرا حسن (اسم) خواهد خواند. بنابراین پیش از آنکه متنی را بالبداهه، با صدای بلند و برای همه بخوانیم بهتر است ابتدا برای خودمان بخوانیم.

هیچ بعید نیست که در وهله اول معنای کلمه‌ای و بدین ترتیب مفهوم جمله‌ای را نفهمیم. روشن است که این نقص یا از بساعت کم‌ادبی ماست. یا از بی‌اطلاعی نویسنده است و یا چاپخانه مقصر است. شوشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
البته دلیل سوم را فوراً قبول می‌کنیم!!
بنابراین قاعده نخست اینست: **«معنی آنچه را که می‌خواهیم برای خود و دیگران بخوانیم خودمان بفهمیم.»** در این مورد بویژه به دوستان دانش آموز پیشنهاد می‌کنم: همیشه کتاب خود را با صدای بلند بخوانند. این کار در مراحل اول «یادگیری» را کندتر می‌کند. چرا که قسمتی از توجه خواننده صرف شنیدن صدای خود می‌گردد و مبتدی ناچار می‌شود دوباره و سه‌باره بخواند تا متن را خوب بخاطر بسپرد. اما بعدها این مشکل خود بخود حل خواهد شد. نفع بلند خواندن بسیار

است: گذشته از کمکی که به درست سخن گفتن می‌کند، سبب می‌شود که هر دوی حافظه‌های سمعی و بصری تقویت گردد.

برگردیم به قاعده نخست. همه کس زبان مادری خود را به حکم احتیاج یاد می‌گیرد. تا اینجا آسان است و هنری نیست. مشکل و زیبایی يك زبان از این «خوان» تا «خوان هفتم» است. کسانی که در خارج از کشور بوده‌اند این مثال مرا بهتر درک می‌کنند.

آدم در ماه‌های اول لغت و اصطلاح زیادی یاد می‌گیرد، تا سال سوم دیگر آنقدر به زبان خارجی مسلط است که بتواند منظور خودش را حالی کند و منظور يك فرد خارجی را به خوبی درک کند. از این به بعد دیگر روزها می‌گذرد بدون آنکه لغت جدیدی به اطلاعاتش اضافه بشود. اگر به موقع نجنبید همانجا درجا خواهد زد. آنوقت یکروز، با يك دانشمند روبرو می‌شود و می‌بیند هیئات: حرف اورانمی‌فهمد.

زبان را تنها از راه گفتگوی روزانه نمی‌توان یاد گرفت. باید کتاب خواند هر چه بیشتر مطالعه کنیم بهتر و راحت‌تر و بی‌غلط‌تر می‌توانیم بخوانیم.

يك نکته دیگر: زبان هرملتی مرکب است از واژه‌های هنری، علمی، فنی، سیاسی و غیره. از آنجا که جامع جمیع معلومات نمی‌توانیم بود و احتیاجی هم به آن نداریم، از کتاب «فرهنگ لغت» بی‌نیاز نیستیم. بنابراین به تصور من داشتن يك یا چند کتاب «فرهنگ» برای همه مخصوصاً دانش‌طلبان، بخاطر درست نوشتن و درست خواندن و درست صحبت کردن از واجبات است.

۲- ما غالباً يك اشتباه بزرگ مرتکب می‌شویم: خیال می‌کنیم آنچه خودمان می‌فهمیم، دیگران هم می‌فهمند یا برعکس. منظورم این نیست که خدای نا کرده دیگران از ما نادان

تسرنند، بلکه می‌خواهم بگویم این گفته را که: «تو هنوز ف نگفتی من می‌فهمم منظور فرحزاد است»، نباید سرمشق خود قرار بدهیم. حالا به قاعده دوم رسیده‌ایم: «برای شنونده بخوانیم»

روزهای ناخوش امتحان را بخاطر بیاوریم. دانش‌آموزیا دانشجویی دارد درس خود را برای امتحان حاضر می‌کند، با خودش بلند بلند حرف می‌زند. به خیال خودش دارد به خودش امتحان پس می‌دهد. کافی است بدون اینکه متوجه شود، به حرفهایش گوش بدهید. مجال است بفهمید دارد چه می‌گوید. «طلبی را به اصطلاح «بلغور می‌کند». بهتر است يك خط ضربدر روی این نوع درس پس دادن‌ها بکشیم. که اگر در چنین موقعیتی، طوری درس پس بدهیم انگار معلم روبرویمان نشسته است، یعنی برای او و بخاطر او درس پس بدهیم، در جلسه امتحان به «تته پته» نمی‌افتیم. برایمان چه فرقی خواهد کرد؟ چه معلم وسط حرفمان بدود و سؤال دیگری بکند و یا بگوید دوباره شروع کنیم.

قاعده ترکیبی این می‌شود: «همانطور که خودمان متنی را فهمیدیم، به گونه‌ای بخوانیم که شنونده هم بفهمد.»

اینک بررسی می‌کنیم که چگونه می‌توانیم این قواعد را در عمل پیاده کنیم. دستور زبان را باید مرور نماییم.

ما منظور خودمان را با ساختن جمله بیان می‌کنیم. يك جمله دو بخش اصلی دارد: فعل و فاعل.

اول می‌نویسیم فعل، بعد می‌نویسیم فاعل: فعل کاری است که انجام می‌شود و فاعل کسی یا چیزی است که کاری از او سر می‌زند. يك جمله می‌تواند مفعول داشته باشد، در هر صورت فعل در جمله، قوه محرکه جمله، زندگی و ارزش جمله است. در زبان فارسی ما

جای فعل در آخر جمله است. تکیه اصلی و اساسی بر روی فعل، بنابراین در آخر جمله فارسی است. از این روی در خواندن جمله جای نفس تازه کردن پس از رعایت حق فعل، یعنی پس از ادای فعل، یعنی در آخر جمله است.

اینک اگر برای بیان مقصود به بیش از يك جمله یعنی يك عبارت نیاز داشتیم باید پس از هر جمله يك نفس كوچك و در پایان عبارت، یعنی پس از بیان «فعل مادر»، نفس بزرگ تازه کنیم.

می‌بینیم که برای درست خواندن باید به يك قاعده عجیب و زیبا توجه داشته باشیم قاعده درست نفس کشیدن. در زبان خراباتی ما، در مقابل مفهوم اسم آدم يك واژه هست که بی نهایت زیباست: «نفس کش». خراباتیان در کوچه و خیابان فریاد می‌زنند «آی نفس کش»، منظور آنها از این کلمه «آدم» است. من فکر می‌کنم «نفس کش» کسی است که می‌تواند خوب حرف بزند، یعنی کسی که قاعده نفس کشیدن را خوب رعایت می‌کند.

برای رعایت این قاعده لازم است با اصول «نقطه گذاری» آشنا بشویم.

غرب، نقطه گذاری در ادب در خشان ما با فرهنگ نمی‌شد. روشن است که بجز خطوط اصلی نقطه گذاری که در همه زبانها یکسان است، هر زبان باید راه خود را بجوید. این خط‌مشی را در هر کشور فرهنگستان آن کشور معین می‌کند و ما هنوز این مشکل را نتوانسته‌ایم از پیش پای خود برداریم. به هر حال من می‌خواهم تا آنجا که توانم و فرصت اجازه می‌دهد به این مسأله از لحاظ فن بیان اشاره‌ای بکنم. سخن کوتاه، وقتی جمله یا عبارت پایان یافت نقطه می‌گذاریم (جای نفس کشیدن) (.) . ممیز سربالا (،) (بجای کلمه انگلیسی کما یا

فرانسه ویر گول - گرچه ممکنست دوستان
ایراد کنند که مگر ممیز هم کلمه خارجی
نیست؟ علامت مکث است. میخواهیم با گذاشتن
ممیز سر بالا به شنونده فرصت تأمل و درک
مطلب را بدهیم.

يك ممیز سر بالا و يك نقطه زیر آن (!)
در عبارتی می آید که پیش از آن ممیز سر بالا
آمده باشد. در این حالت معنی آن اینست که
برای بار دوم می خواهیم توجه شنونده یا خواننده
را به نکته ای جلب کنیم. دو نقطه (:) برای
ادای توضیح است. جمله معترضه که من صحیح تر
می دانم آنرا جمله «بگو و در رو» بنام در دو خط
فاصله (---) می آید.

علامت سؤال (?) توضیحی نمی خواهد.
در عوض این علامت (!) که ما در زبان خود به
علامت تعجب می شناسیم، در زبان های بیگانه
چندین معنا دارد که از آن میان است در بیان آرزو،
درد، ندا، تعجب و ...

«گیومه» را وقتی بکار می بریم که بخواهیم
جمله بیگانه ای را عیناً در متن خود پیاوریم و
سر انجام وقتی سر خط می رویم که موضوع جدیدی
را می خواهیم عنوان کنیم.

برای درست خواندن بیکار گرفتن درست
همه این علامت ها ضروری است. برای اینکه
از «درست خواندن» جلوتر برویم و به «با حال
خواندن برسیم» باید بویژه به برخی از این
علامت ها توجه بیشتری کنیم. این علامت

عبارتند از علامت سؤال، علامت تعجب و علامت
دو خط فاصله جمله های «بگو و در رو»
يك مثال می آورم. قطعه ای از گلستان
سعدی باب دوم در اخلاق درویشان:

«یکی از متعبدان در پیشه ای زندگانی
کردی و برگ درختان خوردی (.) پادشاهی
بحکم زیارت (،) بنزد يك وی رفت و گفت (:)
(اگر مصلحت بینی (،) به شهراندر برای تو
مقامی بسازم که فراغ عبادت (،) از این به
دست دهد و دیگران هم ا بیرکت انقاس شما
مستفید گردند و به صلاح اعمال شما اقتدا
کنند (.) زاهد را این سخن قبول نیامد و روی
بر تافت (.)

یکی از وزیران گفتش (: (د) ...
زمانی که از نقطه گذاری و مرحله نخست
یعنی درست خوانی گذشتیم باید «با حال»
بخوانیم. در اینجا بی مناسبت نیست فرق میان
يك آدم عادی را که گاهی چیزی را بلند می
خواند و کسی که پیشه اش اینست بنویسیم.
آدم عادی گاه در حال است و گاه در حال
نیست. يك وقت عشقش می کشد و وقتی نمی کشد.
در صورتیکه خواننده حرفه ای تابع حال و
فرصت و عشق نیست. ابتدا خودش را در آنچه
می خواهد بخواند متمرکز می کند و سپس در حالی
که بآید، می خواند. و این «با حال خواندن»
مسأله ای است که در شماره آینده به آن اشاره
خواهیم کرد.